

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال سیزدهم - سال تحصیلی ۹۶ - ۱۳۹۵

جلسه ۱۹ - دوشنبه ۱۰/۸/۹۵

بررسی تعارض بین «عام اصولی» و «مطلق شمولی»

بحث در بررسی این مسأله بود که اگر یک عام اصولی مانند «اکرم کلّ عالم» وجود داشته باشد و در مقابلش نیز یک مطلق شمولی مانند «لا تکرّم الفاسق» وجود داشته باشد و مکلف به کسی که هر دو عنوان «عالم» و «فاسق» را دارد برخورد کند، چه وظیفه‌ای دارد؟

مناقشه‌ای در این نیست که «کل» از ادوات عموم است و لزوم اکرام را نسبت به هر عالمی افاده می‌کند. و همچنین بنا بر اینکه «ال» در «لا تکرّم الفاسق» برای استغراق نباشد و فقط جنس و طبیعت را برساند، معنایش این است که هیچ فاسقی واجب الاکرام نیست، بنابراین «لا تکرّم الفاسق» نیز همه‌ی فاسق را شامل می‌شود. حال اگر مکلف به کسی برخورد کند که هر دو عنوان را دارد چه کاری باید انجام دهد؟ زیرا این فرد طبق «اکرم کلّ عالم» و «لا تکرّم الفاسق» و از سویی فاسق است و «لا تکرّم الفاسق» بیان می‌کند که اکرام او حرام است یا حداقل نهی در مقام توهم امر است و نفی وجوب می‌کند و به هر حال «لا تکرّم الفاسق» می‌گوید اکرام نکن، بنابراین باید دید مکلف چه وظیفه‌ای دارد؟

واضح است اینجا از مواردی نیست که بگوییم مکلف هر دو را امتثال کند، پس آیا این تعارض مستقر است؟ یعنی راه‌حلی ندارد و تعارض مستقر است، لامحاله در ماده‌ی اجتماع فرضاً اگر گفتیم که اصل اولی تساقط است، تساقط می‌کنند یا در جایی که دیگر نفی ثالث معنا ندارد، هیچ‌کدامش ارزشی ندارد؟ یا اینکه این تعارض بدوی و غیر مستقر است و جمع عرفی دارد؟

کلام شیخ انصاری رحمته الله در جمع عرفی بین دو دلیل (تقدیم عام بر مطلق)

غیر واحدی از اجلاء از جمله شیخ انصاری رحمته الله گفته‌اند^۱ در چنین جایی که یک طرف عام به معنای دقیق کلمه وجود دارد و یک طرف مطلق است، جمع عرفی دارد و عام بر مطلق مقدم می‌شود؛ زیرا:

عام به دلالت لفظیه شمول و استیعاب را افاده می‌کند و فرض این است که «کل» وضع شده است لاستیعاب مدخول خود، لذا «اکرم کل عالم» یعنی این عالم، آن عالم و... را اکرام کن. به خلاف مطلق که شمولش مدلول لفظ نیست، بلکه از مقدمات حکمت استفاده می‌شود. مقدمات حکمت یعنی متکلم مقسم را بیاورد؛ یعنی مفهومی بیاورد که قابل انطباق بر افراد متعدده‌ای است، در مقام بیان هم باشد، یعنی بخواهد همه‌ی مقصودش را با این کلام افاده کند و قیدی هم نیاورد. در این صورت است که سامع عاقل چنین استنباط می‌کند که متکلم گفته است این طبیعت هر جا باشد آن حکم را دارد. به تعبیری «لا تکرّم الفاسق»

۱. فرائد الاصول (ط - انتشارات اسلامی)، ج ۲، ص ۷۹۲.

و منها تعارض الإطلاق و العموم فیتعارض تقييد المطلق و تخصيص العام و لا إشكال في ترجيح التقييد على ما حققه سلطان العلماء من كونه حقيقة لأن الحكم بالإطلاق من حيث عدم البيان و العام بيان لعدم البيان للتقييد جزء من مقتضى الإطلاق و البيان للتخصيص مانع عن اقتضاء العام للعموم.

فإذا دفعنا المانع عن العموم بالأصل و المفروض وجود المقتضى له ثبت بيان التقييد و ارتفع المقتضى للإطلاق فالمطلق دليل تعليلي و العام دليل تنجيزي و العمل بالتعليلي موقوف على طرح التنجيزي لتوقف موضوعه على عدمه فلو كان طرح التنجيزي متوقفا على العمل بالتعليلي و مسببا عنه لزم الدور بل هو يتوقف على حجة أخرى راجحة عليه فالمطلق دليل تعليلي و العام دليل تنجيزي.

و أما على القول بكونه مجازا فالمعروف في وجه تقديم التقييد كونه أغلب من التخصيص.

و فيه تأمل نعم إذا استفيد العموم الشمولي من دليل الحكمة كانت الإفادة غير مستندة إلى الوضع كذهب السلطان في العموم البدلي و مما ذكرنا يظهر حال التقييد مع سائر المجازات.

✓ فوائد الاصول، ج ۴، ص ۷۲۹.

منها: ما إذا تعارض العامّ الأصولي و الإطلاق الشمولي و دار الأمر بين تقييد المطلق أو تخصيص العامّ كقوله: «أكرم العالم» و «لا تكرم الفساق» فإنهما يتعارضان في العالم الفاسق، و يدور الأمر بين تقييد قوله: «أكرم العالم» بغير الفاسق، و بين تخصيص قوله: «لا تكرم الفساق» بما عدا العالم، و لكن شمول العامّ الأصولي لمورد الاجتماع أظهر من شمول المطلق له، لأنّ شمول العامّ لمادة الاجتماع يكون بالوضع و شمول المطلق له يكون بمقدمات الحكمة، و من جملتها عدم ورود ما يصلح أن يكون بيانا للتقييد، و العامّ الأصولي يصلح لأن يكون بيانا لذلك، فلا تتمّ مقدمات الحكمة في المطلق الشمولي، و لا بدّ حينئذ من تقديم العامّ الأصولي و تقييد المطلق بما عدا مورد الاجتماع. و لا مجال لتوهم العكس و تخصيص العامّ الأصولي بالمطلق الشمولي، فإنّ المطلق لا يصلح للتخصيص إلّا إذا تمتّ فيه مقدمات الحكمة، و مع وجود العامّ الأصولي لا يكاد يتمّ فيه مقدمات الحكمة، لأنّه يصحّ للمتكلّم الاعتماد في بيان مراده على ظهوره الوضعي، فالمطلق لا يصلح لأن يكون مخصّصا للعامّ الأصولي، و العامّ الأصولي يصلح لأن يكون مقيدا للمطلق الشمولي، فلا مجال للتشكيك في تقديم التقييد على التخصيص، من غير فرق بين ورود العامّ قبل المطلق أو مقارن له أو متأخر عنه.

یعنی طبیعت فاسق بودن، موضوع عدم وجوب اکرام است هرکجا که باشد؛ زیرا مولا در مقام بیان است چه این فاسق، عالم باشد چه غیر عالم. پس شمولی که از مطلق فهمیده می‌شود ناشی از مقدمات حکمت است و به درک عقل است که متکلم در مقام بیان، مقسم را آورده و قیدی نیاورده است پس معلوم می‌شود هرجا آن طبیعت هست آن حکم هم هست.

جناب شیخ رحمته الله می‌فرماید اگر در جایی این دو دلیل باهم درگیر شدند چنانکه در مثال، فردی عالم بود و فاسق هم بود، معلوم است که این دو دلیل عرفاً قابل جمع هستند؛ زیرا «لا تکرّم الفاسق» اصلاً نمی‌تواند با «اکرم کلّ عالم» درگیر شود، به دلیل اینکه درگیری بین چیزی است که اقتضا ندارد با چیزی که اقتضا دارد. «اکرم کلّ عالم» عامی است که اقتضا دارد؛ زیرا «کل» وضع شده است برای استیعاب و بیان بر استیعاب است، ولی «لا تکرّم الفاسق» اقتضاء درگیری با آن عام را ندارد؛ به دلیل اینکه یکی از مقدماتش عدم ذکر قید و عدم بیان بر خلاف است، و عام در ما نحن فیه بیان بر قید است. به تعبیر دیگر مطلق می‌گوید اگر بیان دیگری نبود من می‌توانم بیان باشم و هستم، عام می‌گوید من بیان هستم، لذا این دو با هم دعوا ندارند. از مقدمات اطلاق، عدم بیان بر خلاف است - عدم ذکر قید یعنی عدم بیان بر خلاف - اما عام می‌گوید من بیان هستم؛ زیرا به تعبیر شیخ رحمته الله دلالت عام تنجیزی است اما دلالت مطلق بر شمول، معلق و مشروط است، این‌ها با هم تنافی ندارند؛ زیرا تنجیز و تعلیق با هم تنافی ندارند. تنجیز یعنی إلا و لأبد هست و دلالتش موجود است، تعلیق یعنی لولا دلالت دیگری، من هستم. پس در چنین جایی اگر تعارضی بدو وجود داشت، با این تحلیل می‌توان گفت عام مقدم است، در نتیجه این شخص ولو فاسق است، اما چون عالم است باید اکرام شود.

کلام مرحوم آخوند در اشکال بر سخن شیخ رحمته الله

تلمیذ ذکی و محقق جناب شیخ رحمته الله که ظاهراً تنها دو سال درس ایشان را درک کرده است، به استاد اشکال می‌کند^۱: اینکه بیان شد اطلاق، معلق بر عدم بیان بر خلاف است، سخنی درست و مورد قبول است اما باید

۱. کفایة الأصول (ط - آل البيت)، ص ۴۵۰.

منها (ما قبل فی ترجیح ظهور العموم علی الإطلاق و تقدیم التقييد علی التخصیص فیما دار الأمر بینهما من کون ظهور العام فی العموم تنجیزیا بخلاف ظهور المطلق فی الإطلاق فإنه معلق علی عدم البیان و العام یصلح بیاناً فتقدیم العام حینئذ لعدم تمامية مقتضى الإطلاق معه بخلاف العکس فإنه موجب لتخصیصه بلا وجه إلا علی نحو دائر و من أن التقييد أغلب من التخصیص.) و فیه أن عدم البیان الذی هو جزء المقتضى فی مقدمات الحکمة إنما هو عدم البیان فی مقام التخاطب لا إلى الأبد و أغلبية التقييد مع کثرة التخصیص بمثابة قد قبل ما من عام إلا و قد خص غیر مفید ف لا بد فی کل قضية من ملاحظة خصوصياتها الموجبة لأظهرية أحدهما من الآخر فتدبر.

ببینیم اینکه عدم بیان بر خلاف نباشد تا چه حد شرط برای تحقق اطلاق است؟ یعنی عدم بیان بر خلاف تا ابد نباشد؟ یا عدم بیان در مقام تخاطب نباشد؟ آنچه که با تحلیل مرتکبات عرفیه به دست می‌آید این است که متکلمی که مقسم را آورده در مقام بیان است و همین که بیانی بر خلاف در مقام تخاطب نیارود موجب انعقاد اطلاق و ظهور کلام در شمول و استیعاب می‌شود.

معنای کلام شیخ رحمته الله این است که اطلاق، زمانی منعقد می‌شود که هیچ‌گاه حتی منفصلاً و در زمان‌های بعد متکلم قید و بیانی بر خلاف نیارود، ولی این سخن درست نیست؛ زیرا لازمه‌ای دارد که نمی‌توان ملتزم شد. لازمه‌ی کلام شیخ این است که اگر کسی مطلقاً را گفت، مثلاً بیان کرد «یحرم اکرام الفاسق» و ما احتمال دهیم که ۶ سال بعد بیانی برخلاف آن خواهد داشت و قیدی برای آن ذکر خواهد کرد؛ مثلاً بگوید: «یحرم اکرام الفاسق الا المستتر بفسقه» نتوانیم به این اطلاق تمسک کنیم؛ زیرا شرطش که عدم بیان ولو منفصلاً است را احراز نمی‌کنیم. در حالی که نمی‌توان به این لازمه ملتزم شد و عرف به مجرد اینکه اطلاق را دریافت می‌کند، همین که قید را متصل نمی‌بیند و احراز می‌کند متکلم در مقام بیان است، آن را حجت می‌داند و در تمام موارد مشکوک تطبیق می‌کند.

لهذا مرحوم آخوند می‌فرماید آنجا که یک روایت می‌گوید «لا تکرّم الفاسق» شرط اطلاق محقق است؛ زیرا در مقام تخاطب، بیانی بر خلافش نیست. عام (اکرم کل عالم) یک بیان منفصل است و شرط تحقق اطلاق، عدم آن بیان منفصل نیست بلکه شرط تحقق اطلاق، عدم بیان متصل است و بالوجدان این بیان، متصل نیست، پس اطلاق محقق شده است و معلق نیست؛ چون شرطش موجود است. پس دو بیان منجز خواهیم داشت که باهم درگیر می‌شوند، چرا عام را مقدم می‌دارید؟ حقیقت این است که اینجا تعارض مستقر است و باید هرکس طبق مبنای خودش و آنچه که در تعارض مستقر انتخاب کرده است عمل کند.

✓ در الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد، الحاشیة الجديدة، ص ۴۶۲:

قوله «قدّه»: لأنّ الحكم بالإطلاق من حيث عدم البيان، و العام بيان - إلخ -.

لا يخفى أنّ هذا إنّما يصحّ فيما إذا كان العامّ مقدّمًا على المطلق أو مقارنا، لا العامّ المتأخّر، إذ عدم البيان الذي هو جزء المقتضى لظهور المطلق في الإطلاق إنّما هو عدم البيان في مقام البيان بعد ما كان المتكلم بصدده، لا عدم البيان إلى الأبد، فالمطلق الوارد في مقام البيان من دون أن يكون هناك بيان، و ما يصلح له كالعالم المقدّم أو المقارن تنجز ظهوره في الإطلاق كالعالم في العموم، بحيث لو ورد بعده ما يصلح للبيان لم يعتدّ به أصلا، بل يحكم بعدم كونه البيان بأصالة الإطلاق، فتدبر.

فرمایش مرحوم امام علیه السلام و سید خوئی علیه السلام در اشکال بر کلام آخوند علیه السلام

مرحوم امام علیه السلام و سید خوئی علیه السلام هر دو با تفاوت‌هایی به کلام مرحوم آخوند اشکال می‌کنند^۱ و هر کدام به نوعی شیخ علیه السلام را یاری می‌کنند. خلاصه‌ی این فرمایش چنین است که اینجا دو مرحله وجود دارد:

مرحله‌ی حجیت مطلق، که مخاطب می‌تواند در موارد مشکوک به این مطلق تمسک کند. این مرحله شرطی جز عدم بیان بر خلاف به صورت متصل ندارد (یا به تعبیر دیگر عدم ذکر قید متصلاً در مقام تخاطب). عرف عقلاء در محاوراتشان این چنین هستند (مخصوصاً نسبت به کسی که عادتش این است که قواعد کلی را با مطلق و عام ذکر می‌کند) که هرگاه مخاطب ببیند متکلم، طبیعت را که قابلیت انطباقات متعددی دارد آورده و در مقام بیان است و بیانی بر تقیید نیاورده است، این اطلاق را حجت می‌داند و بر افراد مشکوک تطبیق

۱. مصباح الأصول (ط - مؤسسة احیاء الآثار)، ج ۲، ص ۴۵۳:

منها: ما ذكره الشيخ (قدس سره) من أنه إذا كان أحد الدليلين عاماً و الآخر مطلقاً، يقدم العام على المطلق، لكون ظهور العام تنجيزياً، لأن شموله لمورد الاجتماع بالوضع و ظهور المطلق تعليقياً، فإن ظهوره في الاطلاق معلق على مقدمات الحكمة و منها عدم البيان، و العام صالح لأن يكون بياناً، فيسقط المطلق عن الحجية بالنسبة إلى مورد يكون مشمولاً للعام.

و آورد عليه صاحب الكفاية (قدس سره) بأن ظهور المطلق معلق على عدم البيان في مقام التخاطب لا على عدم البيان إلى الأبد، فمع انقطاع الكلام و عدم تحقق البيان متصلاً به ينعقد الظهور للمطلق، فيقع التعارض بينه و بين ظهور العام، فلا وجه لتقديم العام على المطلق بقول مطلق، هذا. و الصحيح ما ذكره الشيخ (قدس سره) إذ بعد كون العام صالحاً للقرينية على التقيد، كما اعترف به صاحب الكفاية في بحث الواجب المشروط لا فرق بين كونه متصلاً بالكلام أو منفصلاً عنه، غاية الأمر أنه مع ورود العام منفصلاً يكون الاطلاق حجة ما لم يرد العام لتحقق المعلق عليه، و هو عدم البيان إلى زمان ورود العام، و بعده ينقلب الحكم من حين ورود العام لا من أول الأمر، لا نقول: إن حين وصول العام يحكم بأن الاطلاق غير مراد من هذا الحين، بل يحكم بأن الظهور لم يكن مراداً من الأول، لكنه كان حجة إلى حين وصول العام، نظير الاصول العملية بالنسبة إلى الأمارات، فإن الأصل متبع ما لم تتم أمانة على خلافه، و بعد قيامها يرفع اليد عن الأصل من حين قيام الأمانة - و إن كان مفادها ثبوت الحكم من الأول - و المقام كذلك، غاية الأمر أن العام المتصل مانع عن انعقاد الظهور في المطلق، و العام المنفصل كاشف عن عدم تعلق الإرادة الجدية بالاطلاق من لفظ المطلق، و هذا المقدار لا يوجب الفرق في الحكم من وجوب تقديم العام على المطلق.

✓ التعادل و الترجيح (مرحوم امام)، ص ۷۵:

و مما ذكرنا تتضح امور:

... و منها: أن نفس جعل الماهية من غير قيد موضوعاً للحكم، هو موضوع حكم العقلاء في الاحتجاج منجزاً، من غير تعليق على عدم البيان المتأخر؛ ضرورة أن الأمر إذا قال: «أعتق رقبة» و لم يقيد بها، يكون حجة على العبد و المولى، فليس للمولى أن يؤاخذ عبده إذا أعتق الكافرة بعد تمامية مقدمات الحكمة.

فما أفاده الشيخ: من أن المطلق معلق على عدم البيان و قرره بعض الأعظم: بأن البيان أعم من كونه حين التخاطب، أو متأخراً عنه.

إن كان المراد من «التعليق»: أن المطلق ليس بحجة فعلاً، و معلقة حجته على عدم ورود البيان متأخراً كما هو ظاهر كلامهما، فهو في غير محله.

و إن كان المراد: هو أن المطلق و إن كان حجة فعلاً، لكن لما كان موضوع الحجية عدم بيان القيد، يكون أمدها ورود البيان، فإذا ورد يرفع

موضوعها، فالعام بدلالته اللفظية يرفع موضوع الاحتجاج، فيكون وارداً على المطلق، فهو حق.

می‌دهد و لامحاله حکمش نیز مترتب می‌شود و هیچ‌گاه شرط تحقق اطلاق و حجیت اطلاق، عدم بیان مطلقاً ولو منفصلاً و الی الابد نیست، بلکه شرط تحقق اطلاق، عدم بیان متصل است. البته این بدان معنا نیست که اگر مخاطب در زمان‌های بعد به مقید منفصلی دست پیدا کرد، بی‌اثر باشد؛ زیرا بعد از اینکه مخاطب ظفر به مقید منفصل پیدا کرد از آن وقت، مطلق در اطلاقش حجت نیست و به همان اندازه که مقید جدید اقتضا می‌کند، از حجیت آن اطلاق کاسته می‌شود؛ نه فقط برای این زمانی که ظفر پیدا کرده است بلکه حتی برای زمان سابق. به تعبیر دیگر، اکنون که ظفر پیدا کرده است باید این‌چنین حکم کنیم که از اول، این اطلاق مربوط به غیر مورد این مقید بوده است، گرچه قبل از ظفر به این مقید، آن اطلاق برایش حجت بود.

این مطلب امر بدیعی نیست و نظیر رابطه‌ی ادله‌ی اجتهادیه با ادله‌ی فقهاتی است. اگر جایی استصحاب یا برائت جاری بود چون دلیل بر خلاف نبود، می‌گوییم این استصحاب یا برائت حجت است. حال اگر بعداً دلیل قائم شد به خلاف مفاد استصحاب یا برائت، از آن وقت دیگر آن برائت یا استصحاب حجت نیست. نه تنها از آن وقت، بلکه کشف می‌کنیم از اول هم این برائت بی‌جهت جاری بوده است و تنها یک برائت یا استصحاب ظاهری بوده است و آنچه که مقتضای وجود حکم است از آن زمان طبقش عمل می‌کنیم.

بنابراین اصل سخن این دو بزرگوار آن است که شرط حجیت اطلاق، عدم بیان متصل بر خلاف است. البته تفاوت‌هایی بین فرمایشات علمین وجود دارد، اما جوهره‌ی حرف این است که عدم قید متصل در حجیت اطلاق کافی است. در نتیجه در مقابل اشکال مرحوم آخوند که بیان کرد لازمه‌ی حرف شیخ رحمته‌الله این است که اگر احتمال دهیم قیدی پیدا شود هیچ‌وقت اطلاق حجت نیست، می‌توان گفت: لازمه‌ی حرف شیخ رحمته‌الله این نیست، بلکه می‌گوییم الآن این اطلاق حجت است، بعد هم اگر ظفر به قید پیدا شد از اطلاق دست برمی‌داریم.

مرحله‌ی دیگر آن است که بعد از تحقق ظهور مطلق در اطلاق، اگر ظفر به مقید منفصلی پیدا شد چه اتفاقی می‌افتد؟ گفته‌اند بدون انثلام ظهور مطلق در اطلاق، حجیت آن و کاشفیتش نسبت به مراد جدی محدود به غیر از موارد مقید منفصل می‌شود، و سید خوئی رحمته‌الله تصریح می‌کند به هر حال عام مقدم است؛ چه متصل باشد و چه منفصل. فقط فرق در این است که وقتی عام متصل باشد اصلاً ظهور برای مطلق منعقد نمی‌شود و در صورتی که عام منفصل باشد ظهور مطلق ثابت است و فقط حجیت آن ساقط می‌شود.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی